



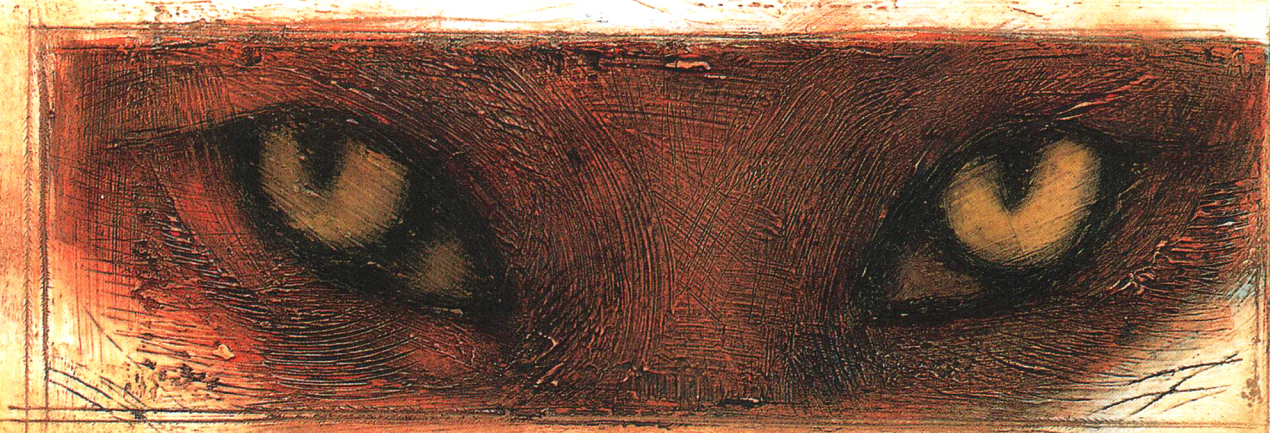
روباه

نویسنده: مارگارت وایلد

تصویرگر: راون بروکز

مترجم: رضی هیرمندی

شبها که شکوفه‌ها هوا را مثل مخمل نرم و ملایم می‌کرد،
سگ و زاغی جلو لانه لم می‌دادند و از این که کنار هم زندگی می‌کردند شاد بودند.
روباه گاه و بی‌گاه خود را قاطی گفت و گوی آن‌ها می‌کرد
و زاغی هر بار احساس می‌کرد روباه چشم از او بر نمی‌دارد.



شبها بوی روباه توی لانه می‌پیچید.
زاغی با خود فکر می‌کرد این بوی خشم و حسادت و تنهایی‌ست.